



نشریه قدم \_ شماره ۲۰۰ \_ سال دهم \_ ۱۴۰۰

# منطق فهم منافع ملی ایران الزامات تاریخی و ضرورت تدوین استراتژی



انجمن اسلامی دانشجویان  
مستقل دانشکده حقوق و  
علوم سیاسی دانشگاه تهران

# قدم

نشریه قدم \_ شماره ۲۰۰

سال دهم \_ ۱۴۰۰

**مدیر مسئول:**

نیکو سادات سجادی

**سردبیر:**

محمدامین ترابی

**طراحی و صفحه آرایی:**

فرشته اکبری

**هیأت تحریریه:**

علیرضا ابراهیم پور

مصطفی رحمان پور

سید محمدحسن علایی

نسترن محمدحسینی

علیرضا مقتدایی

محمدحسین معصوم زاده

علی میرزاخانی

برای همکاری با نشریه قدم و یا  
ارائه پیشنهادات و انتقادات با  
آیدی زیر در پیام رسان تلگرام  
در ارتباط باشید:

@ghadam\_ut



**۳** منطق فهم منافع ملی ایران  
علیرضا مقتدایی

**۱۱** در اوکراین چه می گذرد؟  
محمدحسین معصوم زاده


**۱۴** شفافیت در اغما  
علی میرزاخانی

**۱۶** تراژدی در سه پرده  
مصطفی رحمانپور

**۲۱** ابعاد سیاسی اجتماعی  
مرجعیت و آینده آن  
سیدمحمدحسن علایی

**۲۳** فرانکو؛ ناجی اسپانیا  
علیرضا ابراهیم پور

**۲۸** زنان در اسارت غیرت  
نسترن محمدحسینی



# منطق فهم منافع ملی ایران

## الزامات تاریخی و ضرورت تدوین

### استراتژی نوین

علیرضا مقتدایی

کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه تهران

یک کشور قرار می‌گیرد، نکته مهم و ابتدایی این است که تعیین «راهبرد» و «استراتژی» که استمرار و تداوم طولانی مدت را در نظر داشته باشد، نسبت به موضع گیری های موقتی و رویکردهای مقطعی، از درجه اهمیت بسیار بیشتری برخوردار است و بر همین منوال، در سطح راهبردی و تعیین استراتژی برای سیاست خارجی یک کشور، توجه به عوامل پایدار، اولویت می‌یابند. بدیهی است که در منطق سیاست، در همه

سیاست خارجی هر کشور و فراز و نشیب های آن، معلول مجموعه علل و عواملی متعددی است که در سطوح چندگانه «عوامل پایدار»، «عوامل نیمه پایدار» و «عوامل ناپایدار» بررسی می‌شوند. بحث تفصیلی پیرامون شرح دقیق این عوامل، در این مجال نگنجدید و در توان این قلم نیست، لکن به مقتضای بحث، اشاراتی بدان صورت می‌گیرد.

در «سیاست خارجی» که در راستای «سیاست داخلی»



گزینه‌هایی کاملاً یکسان برای سیاست ندارند! ... مسیر خاص طی شده تا کنون یک دولت یا کشور (یا تاریخ سیاسی مهم آن) معمولاً تاثیری غیر قابل حذف بر تعارضاتش می‌گذارد.<sup>۱</sup>

پیشینه تاریخی، تقدیری است که گذشتگان در ادوار گوناگون رقم زده‌اند و اکنون این معاصرین هستند که باید در راستای سیر تاریخی خویش طی طریق کنند. با نگاه به تاریخ چند هزار ساله ایران، شاهد سنت‌های چندگانه‌ای هستیم که هر کدام در سیر تحول و تطور تاریخی خود، باعث شکل‌گیری «فرهنگ ایرانی» شده‌اند. این فرهنگ، در ظاهر و باطن ملت پدیدار شده است. عدم توجه و شناخت این فرهنگ، باعث می‌شود

۱- رابرت دال، «تحلیل سیاسی مدرن»، ترجمه حمیرا مشیرزاده، فصل هفتم، ص ۱۳۵.

این موارد، توجه به عنصر «منافع ملی» به عنوان نقطه پرگار بحث، در نظر گرفته می‌شود. به نظر می‌رسد عدم فهم صحیح از «منافع ملی» و تقلیل و تحویل آن به مقولاتی نظیر ایدئولوژی‌های رایج، سیاست خارجی کشور را دچار بحران می‌کند و منافع ملی نیز به خطر می‌افتد. رویکرد صحیح برای شناخت منافع ملی این است که در درجه اول، عوامل پایدار شناخته شده و تمایز آن با عوامل ناپایدار مشخص گردد.

در پرداختن به عوامل پایدار، دو عامل «جغرافیا» و «تاریخ» از نمودهای بارزی است که نمی‌توان بدون در نظر گرفتن آن دست به اتخاذ رویکرد در سیاست خارجی زد. وسعت هر نظام سیاسی، دسترسی‌ها به آبهای آزاد و مسیرهای دریایی و... همه و همه از عواملی است که بدون در نظر داشتن دخالت انسانی، بر سیاست خارجی هر کشور تاثیر اجتناب‌ناپذیری به صورت پایدار می‌گذراند. همچنین موقعیت نسبی هر نظام سیاسی نیز که باعث شده تا در میان نظامات سیاسی دیگر استقرار داشته و همسایگانی داشته باشد، بی‌تاثیر در سیاست خارجی نیست! از این عامل مهم، به جغرافیای سیاسی یا «ژئوپولیتیک» تعبیر می‌شود.

«تاریخ» یا به تعبیر بهتر «مسیر طی شده تا کنون» نیز از عوامل مهمی است که هم در بعد داخلی و هم در بعد خارجی، تاثیر بسیار زیادی دارد. رابرت دال، اندیشمند و نظریه پرداز سیاسی در اهمیت عامل تاریخ در ارتباط با نظام‌های سیاسی چنین می‌گوید:

«هر نظام سیاسی دارای گذشته‌ای منحصر به فرد است. این نکته ای اننتزاعی نیست، زیرا میراث گذشته تاثیر زیادی بر حال و آینده دارد. تفاوت در گذشته‌های پیش از ۱۹۰ دولت کنونی در جهان بدین معناست که آنها





در جهت برهم زدن این «وحدت در کثرت» جز در ذهن مغرضان تفرقه افکن و سفلگان جاهل، خطور نمی‌کند! در ضمن این بحث و بررسی تاریخی باید ذکر شود که عنصر عظیم فرهنگی و هویت ایرانی، در قالب «ایران بزرگ فرهنگی» مشخص می‌شود و این «ایران بزرگ فرهنگی» شامل تمامی نواحی است که در طول تاریخ، در ذیل این هویت حیات داشته و پاره ای از قلمروی ایران محسوب می‌شدند. ایران جغرافیای سیاسی کنونی، تنها ناحیه ای از این ایران زمین فرهنگی است. ایران بزرگ فرهنگی، میراث همه اقوامی است که سهمی در آفریدن این میراث مشترک داشته‌اند، اگرچه بسیاری از این اقوام، به مرور زمان و به دلایل سیاسی، از ایران جدا گشته و در یکی دو قرن اخیر، با سیطره ایدئولوژیک علوم سیاسی و علوم اجتماعی رایج، هویتی برای اینان جعل شده و به عنوان یک کشور یا دولت مستقل (State) محسوب می‌شوند! از طنزهای روزگار و نشانه تبیین دقیق! علم سیاست کنونی است که برای مثال کشوری مانند افغانستان که حتی تاریخ ملی ندارد و هنوز گذار از «قبیله» به «ملت» در آن رخ نداده، با ایران، هر دو به عنوان یک کشور شناخته می‌شوند! «مردمانی که نظام قبیله‌ای را پشت سر گذاشته باشند، نمی‌توانند کشوری ایجاد کنند و مجموعه ای از قبیله‌ها نمی‌توانند تاریخ داشته باشند، بلکه ناچار، از زمانی که به مناسبت‌هایی مانند گسترش دامنه مناسبات جهان

تا طبیعتاً درکی صحیح از «منافع این ملت» حاصل نگردد. این عدم توجه به این علت است که یا آدمی دچار جهل نسبت به این موضوع می‌شود و در مسیر بیگانگی تاریخی گام بر می‌دارد؛ یا به این دلیل است که بنا به علل و عواملی، نزاعی ذاتی با فرهنگ خود داشته و به عمد قصد نادیده گرفتن ریشه‌های هویتی خود را دارد! ریشه‌های هویتی ملت ایران، از چندین سرچشمه و رود که به تعبیری «سنت» نامیده می‌شود، حاصل شده که در نهایت همه به یک دریا ختم می‌شوند. این دریای عظیم فرهنگ، شئونی را برای حیات اجتماعی ملت تعریف می‌کند و این سنت‌ها عملاً «در کنار هم قرار می‌گیرند و نه بر همدیگر!» اینک سنت‌های گوناگون بنا به تطور تاریخی خود به جایگاهی رسیده‌اند که در کنار یکدیگر قرار گیرند، باعث ایجاد تعادل و توازن تاریخی شده است که «وحدت و انسجام ملی» هسته مرکزی آن است. به عبارت بهتر، «تکثر» در حیات اجتماعی ایران در عین حال شامل یک «وحدت» شگفت‌انگیزی است که اجازه نداده تا تفرقه و تجزیه سراسر ایران را فرا بگیرد.<sup>۲</sup> از این رو می‌توان گفت تلاش

۲. بحث پیرامون «وحدت در کثرت ایران»، بسیار مفصل است، اما تا همینجا بدین نکته اشاره می‌شود که ایران کنونی که شامل قومیت‌های گوناگون است، ماحصل تجربه تاریخی بسیار درازی است که در آن، اقوام گوناگون و متکثر با مدارا و در ذیل یک هویت فرهنگی عام و واحد در کنار یکدیگر همزیستی داشته‌اند. این، برخلاف تجربه تاریخی مناطقی نظیر اروپا است که در نتیجه آن، دولت‌های ملی یکی دو قرن اخیر با تاکید بر تمایزات قومی و نژادی، باعث تفرقه و تجزیه سرزمین‌هایشان شده‌اند!

به این مناطق، به کشور تبدیل می‌شوند، تاریخی برای وحدت خود جعل می‌کنند که تابع منطق ایدئولوژی‌های سیاسی جدید است و چون این تاریخ جز از تار و پود ایدئولوژی فراهم نیامده، همچون کتابی است که اول و آخر آن افتاده است! «تاریخ یک کشور یا به عبارت دقیقتر تاریخ یک ملت، سیر وحدت یافتن قومی به صورت یک ملت و آگاهی یافتن ملت از خود و تقدیر تاریخی مشترک مردمان آن است. چنین ملتی می‌تواند دولت در معنای عام آن را ایجاد کند.»<sup>۳</sup>

در تبیین راهبرد و استراتژی بلند مدت در سیاست خارجی، گریزی از تاریخ نیست و باید از آن استمداد جست؛ البته این بدین معنا نیست که با فلسفه‌بافی‌های شبه تاریخی دست به پیشگویی‌های لایتغیری زد که نظیر آنها را اصحاب ایدئولوژی و متفکرانی نظیر مارکس انجام داده‌اند و یا با هگل پا به گل مانده‌اند و اکنون عبرت‌های تلخ و خنده‌آور آن قابل مشاهده است! در برخورد با تاریخ، نه به دنبال پیگیری نزاع‌های طبقات و حکم به سلطه‌نهایی طبقه خاصی هستیم و نه به دنبال پیگیری ایدئولوژی‌های سیاسی که خود را پایان تاریخ می‌پندارند! آنچه از تاریخ مدنظر داریم، توجه به واقعیت‌هایی است که بستر شکل‌گیری هویت ما را شامل می‌شوند. به عبارت بهتر، هدف از توجه به تاریخ، یافتن چگونگی بقای «ملیت» و «فرهنگ ایران» در درازمدت است. اینکه ادب ایرانی سابقه تاریخی یک‌هزار ساله دارد، در درجه اول نشان‌دهنده این است که هویت ملی ایرانی چه تکوین و استمرار درازمدتی داشته است و در درجه بعدی نمایانگر این امر که «فرهنگ ملی ایران» در

۳- سید جواد طباطبایی، تاملی درباره ایران؛ «جلد نخست: دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران»، ملاحظات مقدماتی در مفهوم ایران، ص ۳۴.

چارچوب ایدئولوژی‌های یکی دو قرن اخیر قابل بررسی و تبیین نیست! با سیاست بازی نمی‌توان خود را به گمراهی زد! در قالب مفاهیمی نظیر «ناسیونالیسم» و...، به هیچ وجه توانایی ادراک و فهم جامع از هویت و فرهنگ ایرانی را نخواهیم داشت. واقعیت تاریخی درازمدت و چندهزار ساله ایرانی، چگونه در قالب مفهومی ایدئولوژیک که سابقه مفهومی آن به دو قرن نمی‌رسد، قابل تبیین است؟! ناسیونالیسم، ایدئولوژی ملت‌های نوظهور در تاریخ است تا بتوانند شالوده‌ملیت تحمیلی خود را استوار کنند! «ملی‌گرایی» اروپایی، در آغاز دوران جدید که شرط امکان تکوین دولت جدید است، از این حیث ناچار می‌بایست «وحدت در وحدت» باشد و این گونه فهم شود، اما ملی‌گرایی در ایران، بر مبنای «وحدت در کثرت» اقوام ساکن ایران بزرگ است. عدم توجه به این تمایزات، باعث می‌شود تا جاهلانه، ناسیونالیسم مضحکی که گاهاً افرادی در دوران معاصر به خصوص در دوران پهلوی بر طبل آن می‌کوبیدند و گاهاً همچنان نیز می‌کوبند، بر تاریخ ایران تحمیل شود. خطر اینجاست که در پوشش این حجاب کوتاه فکری، با اصل ملیت و ملی‌گرایی تاریخی و در اصل با «ایران»، مخالفت و نزاع صورت می‌گیرد! ناسیونالیسم منحط و نگاه تقلیدی که عده‌ای شبه متفکر از ناسیونالیسم اروپایی داشته‌اند، باعث شکل‌گیری قالبی به اندازه ذهن کوچک خود شده و طبیعی است که این ذهن بسته، توانایی درک جنبه‌های عظیم وجوه هویتی ایران را در کنار یکدیگر ندارد، فلذا دست به هویت‌زدایی از خویش می‌زند و برای مثال، با «اسلام»، از در نزاع بر می‌خیزد؛ غافل از اینکه «اسلام ایرانی» بخش قابل

توجهی از هویت عظیم ملی را شامل می‌شود.<sup>۴</sup> ناسیونالیسم و دیگر مفاهیمی از این قبیل که امروزه در این رهگذار پر آشوب علوم سیاسی و علوم اجتماعی رواج پیدا کرده‌اند، همه و همه، مفاهیمی هستند که در صدد شکل دهی به جهان کنونی هستند و غالباً ناظر به وجوه عینی واقعیت علی‌الخصوص واقعیت تاریخی ما نیستند. به عبارت بهتر، نتیجه در نظر گرفتن جهان‌شمول این ایدئولوژی‌ها، گرفتاری در دامی است که:

اولاً؛ واقعیت تاریخی در سیاست یک کشور لحاظ نمی‌شود و توجهی بدان نمی‌گردد، فلذا هویت کشور که عنصر زیربنایی و استحکام بخش قدرت نرم یک کشور است، رو به ضعف می‌گذارد.

ثانیاً؛ عرف کنونی و ادب مزورانهٔ دنیای جدید ایجاب می‌کند که همگان جز در محدودهٔ «politically correct» سخن نگویند و از آنجا که همگان باید مطابق عرف زمانه سخن بگویند، چارچوب تحمیلی علم ایدئولوژی زده، بر ملل گوناگون حقنه شده و همگان با استفاده از یک قالب از پیش مشخص شده، دست به شناخت و فهم خویش و کشور خود بزنند.

ایران سیاسی کنونی، یک «کشور» است. مرزهای سیاسی آن، همان است که هست، اما مرزهای ایران

بزرگ فرهنگی، همان مرزهایی است که به طور تاریخی بوده‌اند، از این رو ایران به خلاف بسیاری از کشورها، تنها یک کشور نیست، بلکه یک تمدن با فرهنگی فراگیر بوده است. دفاع ما از تاریخ سیاسی ایران کنونی و وحدت سرزمینی آن در چهارچوب منافع ملی باید دفاع همه جانبه و تمام عیار باشد. ایران سیاسی، واحدی سیاسی است و برای فهم و دفاع از آن، به ضرورت باید ملی اندیشید، اما ملی بودن و ملی اندیشیدن، زمانی و به شرطی ممکن است که معنای «ملت» و ملی اندیشیدن به درستی فهمیده شده باشد.<sup>۵</sup>

بحث اصلی این است که تا یک ملت، فهم صحیحی از هویت خویش نداشته باشند، بدهی است که درک صحیحی از منافع خویش و آنچه که به سود وی می‌باشد و برایش ارزش محسوب می‌شود، نخواهد داشت. این درک صحیح هویتی نیز جز از مجرای تاریخ، صورت نمی‌گیرد. تدوین «تاریخ جامع» و تاریخ پایه ای ایران، نیازمند کوششی جدی و همتی استوار از جانب محققان تاریخ و دغدغه‌مندان این حوزه است.<sup>۶</sup>

تاکنون احتمالاً می‌توان این نتیجه را گرفت که ناکامی‌ها در سیاست خارجی ایران، به بی‌توجهی به منطق منافع ملی باز می‌گردد که خود ناشی از عدم نگاه و درک صحیح از تاریخ و تکوین خودآگاهی خویش است! برجسته

۵- همان، ص ۵۵

۶- در راستای تدوین تاریخ پایه ای و بیان منظور از آن، به کوشش افرادی نظیر «ابوالفضل بیهقی» نویسنده «تاریخ بیهقی» و «عظاملک جوینی» نویسنده کتاب «تاریخ جهانگشا» اشاره می‌شود. تاریخ نویسی درباری و حکومتی که در طول تاریخ، نمونه های آن کم نیست، به دلایل واضح که خواننده خود متوجه آن است، اگر سودی داشته باشد، در راستای منافع همان سلطنت و حکومتی بوده است که در آن دوران بر سر کار بوده است. بدیهی است که با زیر و زبر شدن روزگار و غروب خورشید آن حکومت و طلوع ستاره بخت حکومتی دیگر، آن تاریخ از اعتبار ساقط می‌شود!

۴- اینکه در تاریخ تحولات اروپا، ناسیونالیسم، در نزاع با کلیسا و مسیحیت آنجا تکوین یافت، این مسئله به هیچ وجه قابل تطبیق با ایران نیست؛ نه دین اسلام به لحاظ الهیاتی قابل تطبیق و مقایسه با مسیحیت کلیسایی است و نه تحولات تاریخی مربوط به جوامع اروپایی قابل تطبیق بر جامعه ایرانی است. جوامع در طول تاریخ، مسیر خود را داشته‌اند و اینگونه یکسان‌انگاری میان جوامع در تحلیل سیاسی، همچون مقدمات سقیمی است که نتایج عقیمی را در پی خواهد داشت. عدم توجه به تالی‌های فاسد برخی مقدمات، باعث شده تا بسیاری از پژوهشگران و اندیشمندان علوم انسانی در ایران به رغم صرف عمر خود در راستای پژوهش و تحلیل، ماحصل ارائه‌هایشان، عرض خود بردن و زحمت دیگران داشتن است!

کردن این نکته از این حیث دارای اهمیت است که بر خلاف مورد «ایران»، برای کشورهای «مواد و مصالح آنها از جایی دست و پا شده باشند»<sup>۷</sup>، نمی‌توان نظریه ای تدوین کرد. به این اعتبار، کوشش‌هایی که برای نظریه پردازی در داخل و بیرون از کشور و در برخی کشورهای همسایه انجام می‌شود، کمابیش محتوم به شکست است. هیچ یک از این کوشش‌ها را نمی‌توان در معنای دقیق کلمه، مظهریه پردازی خواند، بلکه نوعی «فرض نظری» یا (fiction) هستند که در پیکار ایدئولوژیکی برای بر هم زدن رابطه نیروها در قلمروی استراتژیکی به کار می‌آیند. بنابر این، این بحث مطرح شده، یک جنبه ناظر بر استراتژی نیروهای ملی در دفاع از کشور در شرایط بحرانی و در محاصره نیروهای عربی - ترکی و سلفی - نوعثمانی دارد.<sup>۸</sup>

البته این نکته را نیز باید افزود که برخی از همسایگان ایران، به رغم نظام سیاسی فعلی خود، هنوز نتوانسته اند ملت به معنای حقیقی آن ایجاد کنند و هویت ملی این قبیل کشورها (اگر چنین واقعیتی وجود داشته باشد)، همان هویت تحمیلی نظام‌های حکومتی خودکامه آنهاست. کوشش‌های نظام‌های خودکامه این کشورها برای ایجاد یک ملت از گروه‌های قومی - مذهبی در عراق، افغانستان و حتی عربستان سعودی، به رغم اهمیت وجود پشتوانه خاطره تاریخی ظهور اسلام به عنوان واقعیتی هویت بخش، هنوز نتیجه مطلوبی نداشته و اگر رخنه ای در ارکان نظام خودکامه بیفتد، «ملیت واحد» این کشورها نیز به مخاطره خواهد افتاد!

در باب قیاس ایران با کشورهای نوپایی که سابقا و در طول تاریخ، بخشی از ایران بزرگ به حساب می‌آمده اند، مثال جمهوری نوپای آذربایجان را باید ذکر کرد. این کشور اگر ریشه‌های ایرانی خود را نفی کند، همان صورت خودکامگی خانواده علیف‌ها باقی خواهد ماند! اما در ایران، نه تنها هرگز هیچ دولتی نتوانسته است صورت خود را بر ماده فرهنگ ایرانی تحمیل کند، بلکه در بهترین حالت کوشش کرده است که صورتی از فرهنگ ایرانی را بر ماده خود بپذیرد.<sup>۹</sup> همچنین

۷- «محمد صائم» پزشک نظامی و از معتمدین آتاترک در صفحه‌ی ۲۶ از دفتر خاطراتش، شرح دیدار و گفتگوی خود با آتاترک را اینچنین نوشته است: «پس از تأسیس اداره نظامی و فرمانداری در آتاتولی، مصطفی کمال، خواست که به ملت ترک غرور، شخصیت، و روحی اختصاصی دهد، گفت: «اگر لازم باشد تاریخ و زبان ساختگی و جعلی می‌سازیم!»

۸- سید جواد طباطبایی، «ملت، دولت و حکومت قانون»، ص ۲۹۲

۹- همان، ص ۱۲۰





شاید بتوان از موسس این کشورها و جمهوری‌های نوپا اسم شخصی را به میان آورد، اما مشکل بتوان در باب موسس ایران، ایرانی که نام آن دست کم دو هزار سال تداوم داشته است، اسم شخصی را به میان آورد!

جای شگفتی نیست که همه ناحیه‌هایی که در دوره‌های مختلف، از مام میهن جدا شده‌اند، به قهقرا رفته‌اند و با گسست بند ناف خود از او، این آگاهی را نیز از دست داده‌اند که بدانند چرا به قهقرا رفته‌اند. نمونه عبرت انگیز افغانستان نیز پیش روی ما است؛ مردمان این کشور، در کشاکش میان عصر حجر طالبانی و اشغال بیگانه، هنوز نتوانسته‌اند راهی برای خود پیدا کنند و هنوز ملت نیستند.<sup>۱۰</sup> تاریخ این اقوام، اگر در ذیل استناد و تکیه بر تاریخ ایران بزرگ فرهنگی و جایگاه خود در ایران زمین بررسی نشود، بعید است بحران موجود در افغانستان حل شود. همینجا به نکته‌ای دیگر در همین زمینه نیز اشاره می‌شود که برای اهل خرد محل تامل خواهد بود؛ «چگونه افغانستان، در تاریخ درازی که بخشی از ایران بزرگی فرهنگی به حساب می‌آمد، (صرف نظر از بحث انحطاط ایران و شورش افغانه و سرانجام تاریخی که نهایتاً منجر به جدایی این بخش از ایران شد)، هیچگاه شاهد این بحران حکمرانی و نیروهای گریز از مرکز نبوده است و اما در سه چهار دهه سابق، نه «استبداد کمونیستی صادراتی» و نه «دموکراسی آمریکایی وارداتی»، نتوانسته‌اند طغیان و هرج و مرج را مهار کنند و هنوز که هنوز است، این دولت (State) افغانستان، در وحدت و انسجام خویش ناکام است؟ آیا این پرسش مطرح نمی‌شود که اگر استبداد و دموکراسی برگرفته از ایدئولوژی‌های شرقی و غربی، کارساز و عام و

۱۰- همان، ص ۳۰۷

جهانشمول بود، این کشور لا اقل باید به ثبات و آرامش می‌رسید؟»

در بحث از ایران و منافع ملی گذرا به این مطلب اشاره می‌شود که بنا به عللی که اینجا محل بحث آن نیست، اندیشه سیاسی در ایران، از مقطعی رو به ضعف گذاشت و ثمره آن، انحطاطی بود که تا دوران معاصر و پیشا مشروطه ادامه یافت. نتیجه نظری این انحطاط تاریخی، عدم التفات به منطق فهم منافع ملی و نتیجه عملی آن، بحران‌های سیاسی از جمله همین جدایی سرزمین‌ها و کوچک شدن ایران بوده است. **با وجود اینکه ایرانیان مدافعان چندان خوبی برای مرزهای خود نبودند و ایران مانند «چرم ساغری» پیوسته کوچکتر شده، اما حقیرتر نشده است!** ایران، با وجود انحطاط، همچنان تداوم یافته است و به تعبیر ریچارد فرای، ایران شاید خم شود، اما هرگز نمی‌شکند:

«ایران چونان سروهای شیراز است. این درخت، مانند کاج از طوفان یا باد سهم نمی‌شکند و قابلیت انعطاف دارد. هنگامی که باد سهمگین بوزد، خم می‌شود و سر بر زمین می‌ساید اما با آرامش طوفان، باز راست قامت می‌شود.»<sup>۱۱</sup>

در راستای منافع ملی و طراحی استراتژی و راهبرد بلند مدت در سیاست خارجی آن، ذکر شد که باید به «عوامل پایدار» توجه اکید شود. تاریخ، از نمودهای بسیار مهمی است که به ما کمک می‌کند تا درکی صحیح و دقیق از «ملیت» و به دنبال آن «منافع ملی» به دست آوریم. در همین راستا به نظر می‌رسد در درجه اول باید تبیینی دقیق از جایگاه و موقعیت تاریخی ایران شرح شود تا در آینده پژوهی نسبت به سیاست خارجی ایران، رویکرد

۱۱- ریچارد فرای، «عصر زرین فرهنگ ایران»، ص ۱۹



و جریاناتی که غالباً سیاستزده بوده و خرد، تکیه گاه آنان نبوده است، دست به برجسته نمودن یکی از این عناصر و کوفتن عناصر هویتی دیگر بوده اند، نباید این فرومایگی را به حوزه خردورزی تسری داده و حکم به وجود ایراد در این منابع هویتی و به دنبال آن مخالفت با این جنبه‌ها داد! برخوردهای ایدئولوژیک برخی سیاست‌زدگان که بویی از خردورزی به مشام آنها نرسیده است و همینطور برخورد برخی مدعیان اهل تفکر که به بهانه‌هایی نظیر «حق طلبی» و... در صدد قربانی کردن بخشی از عناصر هویتی به پای عناصر دیگر بوده‌اند، به هیچ وجه قابل دفاع نیست و در فرصتی دیگر اگر امکان و عرصه فراهم بود، به نمونه‌هایی از این موارد اشاره خواهد شد.

من از دیار حبیبم نه از بلاد غریب

شکایت از که کنم خانگیست غمازم

نوین و دقیقی اتخاذ شود که در این شماره، مقدماتی از آن ذکر شد و در آینده زمینه‌های پیگیری این راهبرد نوین بر مبنای ایده «ایران بزرگ فرهنگی» ارائه خواهد شد. این مطالب که به استناد برخی پژوهش‌های صورت گرفته، تنها خلاصه‌ای از آن به مقتضای مجالی که فراهم است مطرح می‌شود و صرفاً تذکاری است برای اهل آن؛ تا به دور از هیاهوی ناشی از تصلب ایدئولوژیک و علم‌تحمیلی، به تفکر واقعی نسبت به «ایران» بپردازند. شکی نیست که طی نمودن این مسیر بی‌همرهی آگاهان میسر نمی‌شود و قطعاً یک جانبه و با یک فکر و یک مغز این مباحث پیش نخواهد رفت. ضمن آنکه تنها چیزی که غلط ندارد، انشای نانوشته است، لکن این نوشته و مطالب نیز، با نقد و نقادی، قوام می‌یابد و مشتاقانه نقدهای اهل تامل و صاحبان فکر را پذیرا است. البته صریحاً اعلام می‌شود که این قلم نیز برای خود حریمی قائل است و خط قرمز این قلم، «ایران عزیز» و «هویت و منابع هویتی آن نظیر سنت‌های چندگانه‌ای» است که در طول تاریخ گسترده آن، با تمام فراز و نشیبی که طی نموده و در معرض «بادهای بی‌نیازی خداوندی» قرار گرفته، همچنان تداوم یافته است. «خردورزی و فرزاندگی ایران باستان»، «جریان فلسفی وارد شده از یونان در سنت ایرانی» و همینطور «اسلام ایرانی» از منابع سترگ هویتی هستند که همه این موارد با نصوص مربوطه خویش در مجموع، به تکوین هویت ملی ایران کمک نموده و آن را قوام و استحکام بخشیده‌اند و این قلم در راستای دفاع از این موارد مذکور، تعللی نخواهد داشت. هیچکدام از این منابع سنت که ذکر شد، با یکدیگر سر نزاع ندارند و قصد غلبه هیچ یک بر دیگری نیست. اگر در تاریخ معاصر، گروه‌ها



## در اوکراین چه می گذرد؟

محمدحسین معصومزاده

کارشناسی ارشد مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز دانشگاه تهران

است و نمی‌خواهد اندکی انعطاف از خود نشان دهد؛ اما براساس تجربه کنش‌گری این کشور در حوزه بین‌الملل قابل فهم بود که برخلاف ادعای مقامات و رسانه‌های غربی، به‌جای اینکه یک تهاجم همه‌جانبه را علیه اوکراین بدون هیچ دلیل خاصی به انجام برساند، صبر پیشه کرده و منتظر یک تحریک اوکراینی خواهد ماند. مقامات روس در صحبت‌های خود اشاره‌ای مستقیم به احتمال تهاجم بزرگ روسیه نداشته‌اند؛ اما آن‌ها تصدیق می‌کنند که اگر این کشور مورد حمله قرار گیرد، از پاسخ قاطع تردید نخواهند کرد. تجربه روسیه در گرجستان این گزاره را تأیید می‌کند. حمله نیروهای نظامی گرجستان به دستور میخائیل ساکاشویلی به

تنش‌ها در اوکراین روزبه‌روز در حال اوج گرفتن است. پیش‌بینی اینکه مسیر تحولات به کدام سمت می‌رود همچنان آسان نیست. از طرفی روسیه خواهان از دست دادن اوکراین نیست، از طرف دیگر آمریکا بعد از شکست در افغانستان نمی‌خواهد در اوکراین نیز شکست بخورد. بسیاری از تحلیل‌گران آمریکایی معتقدند فردای ختم قضایای اوکراین به نفع روسیه، اولین شلیک به سمت تایوان از جانب چین صورت خواهد گرفت. در آخرین رویداد، ولادیمیر پوتین رئیس‌جمهور روسیه طی فرمانی استقلال دو جمهوری لوگانسک و دونتسک را به رسمیت شناخت. روسیه نشان داده است در مسئله‌ی اوکراین بسیار جدی



به درگیری آشکار بدل شود، دور از ذهن نیست. تجربه گرجستان در تحلیل بحران اخیر اوکراین به ما کمک می‌کند. روسیه پس از به رسمیت شناختن جمهوری‌های لوگانسک و دونتسک، در این جمهوری‌ها بر اساس پیمان نظامی نیروهای نظامی خود را مستقر می‌کند. در صورت تهاجم مستقیم ارتش اوکراین به این مناطق، روسیه نیز وارد عمل شده و به همین طریق توجیه لازم برای عملیات نظامی علیه اوکراین را به دست خواهد آورد. بنابراین با ابتکار عملی که روس‌ها به خرج داده‌اند، شرایط پیچیده‌تر شده است. از طرفی عملیات نظامی ارتش اوکراین در این دو جمهوری احتمالاً در ابعاد بسیار بزرگتری گسترش یابد. از طرف دیگر، سکوت کی‌یف به منزله قبول استقلال این مناطق خواهد بود.

در این میان ایالات متحده آمریکا به انحای گوناگون با عملکرد خود فضا را بیش از پیش متشنج می‌کند. تحرکات ناتو به رهبری آمریکا نه در راستای مدیریت تنش، بلکه در راستای تشدید آن بوده است. تقویت نیروهای جدید ایالات متحده و ناتو در کشورهای حوزه بالتیک- در نزدیکی شهر سن پترزبورگ روسیه- خشم روس‌ها را برانگیخته است.

نیروهای حافظ صلح روسی در اوستیای جنوبی در سال ۲۰۰۸، پاسخ شدید مسکو را به همراه داشت و نیروهای روسی با تهاجم همه جانبه به گرجستان تا حومه تفلیس، پیشروی کردند. در آن زمان پوتین در جایگاه نخست‌وزیری قرار داشت. هنگامی که روسیه در سال ۲۰۰۸، آبخازیا و اوستیای جنوبی را به عنوان جمهوری‌های مستقل، در واکنش به به رسمیت شناختن کوزوو توسط ناتو به رسمیت شناخت، ساکاشویلی، رئیس‌جمهور گرجستان، نیروهای خود را در مناطق مورد مناقشه فعال کرد و با واکنش سخت مسکو روبرو شد. مسئله‌ای که ممکن است ایالات متحده و ناتو در دونباس- البته این بار با نتایج به مراتب فاجعه‌بارتر- تکرار کنند.

همچنین در سال ۲۰۱۸ سه قایق توپدار نیروی دریایی اوکراین بدون توجه به رویه‌هایی که روس‌ها برقرار کرده بودند، تلاش کردند از زیر پل کریمه عبور کنند. گارد ساحلی روسیه و مرزبانان به سرعت این شناورها را بدون مقاومت خاصی تصرف کردند. امروز، با تقویت نیروی دریایی اوکرائینی به وسیله چند کشتی جنگی، اعتماد به نفس آنان بیشتر شده و احتمال تکرار چنین سناریویی که



ظاهراً این کشورها قول داده‌اند که موشک‌های جاولین، موشک‌های ضد هوایی استیونگر و سایر تسلیحات ساخت آمریکا را در اختیار اوکراین قرار دهند. از زمان به رسمیت شناخته شدن استقلال کشورهای حوزه بالتیک در اوایل دهه ۱۹۹۰، روسیه هرگز آن‌ها را تهدید نکرده است. استفاده از ظرفیت این کشورها در مقابله نظامی علیه روسیه ناگزیر آن‌ها را در تیررس مسکو قرار خواهد داد. عملکرد روس‌ها نشان داده‌است هیچ قصدی برای حمله به کشورهای بالتیک در پاسخ به چنین انتقال تسلیحاتی ندارد، اما اگر درگیری نظامی در جاهای دیگر مانند اوکراین رخ دهد، احتمالاً اقدامات نظامی روسیه، کشورهای بالتیک را صرفاً به دلیل عضویت در ناتو مستثنی نمی‌کند.

مسئله دیگر که می‌تواند تنش‌ها را به نقطه غیرقابل بازگشت سوق دهد، استقرار نظامیان آمریکایی و ناتو و همچنین تسلیح بدون کنترل مناطق مشتتج است. پنتاگون چهارشنبه هفته پیش اعلام کرد که ۳۰۰۰ نیروی آمریکایی در هفته‌های آتی در آلمان، لهستان و رومانی مستقر خواهند شد که پاسخی آشکار به بحران جاری در امتداد مرز روسیه و اوکراین است. جان کربی، سخنگوی پنتاگون گفت: ۱۰۰۰ سرباز مستقر در آلمان به رومانی و ۲۰۰۰ سرباز مستقر در ایالات متحده به لهستان و آلمان منتقل خواهند شد.

همچنین در هفته‌های اخیر، ناتو حجم گسترده‌ای از تسلیحات را وارد اوکراین کرده است که به ادعای روسیه این سلاح‌ها علاوه بر ارتش اوکراین به شبه‌نظامیان ملی‌گرا نیز تحویل داده می‌شود. این احتمال وجود دارد که شبه نظامیان مذکور - که کاملاً تحت فرمان حکومت مرکزی نیستند و حتی برای زلنسکی (رئیس‌جمهور اوکراین) نیز چالش‌زا محسوب می‌شوند - با حجم تسلیحاتی که به آنان

می‌رسد تصور کنند یارای مقاومت در برابر قوای روس را دارند و شروع‌کننده مسیری باشند که پایانی برای آن نیست.

انتقال تسلیحات ناتو به خطوط مقدم در دونباس - به‌ویژه واحدهایی که کاملاً تحت کنترل کی‌یف نیستند - و همچنین افزایش نقش نظامی کشورهای بالتیک در بحران اوکراین می‌تواند شرایط را از کنترل طرفین خارج کند.

در همین زمان، روسیه خود را برای پاسخ متقابل به تحریم‌های جدید غرب آماده می‌کند. به این معنی که مسکو به جای ضدتحریم‌های آشنا و قابل پیش‌بینی، طیف گسترده‌ای از اقدامات را علیه اقتصاد و زیرساخت‌های غربی‌ها و متحدانشان بکار می‌بندد. به‌طور مثال می‌توان به توافق اخیر ۲۵ ساله چین با روسیه برای خرید گاز روس‌ها اشاره کرد که تا حدی صدمات قطع درآمدهای حاصل از فروش گاز به اروپا را جبران می‌کند. تا به حال کشورهای اروپایی و کشورهای نظیر ژاپن اعلام کرده‌اند که تحریم‌هایی را علیه روسیه به کار خواهند بست. این مسئله می‌تواند برای جمهوری اسلامی نیز فرصتی باشد تا بتواند در خلال این بحران به منافع دست یابد. ملموس‌ترین منفعت می‌تواند منافع اقتصادی و تجاری باشد. با اعمال تحریم‌های جدید، تهران می‌تواند با هوشمندی محصولات خود را جایگزین محصولات دیگر کشورها کرده و درآمد خود را به شکل چشم‌گیری افزایش دهد. در بعد سیاسی نیز تنش میان روسیه و غرب می‌تواند به ایران کمک کند تا از طرفین امتیازگیری کند. به‌طور مثال در مذاکرات ایران با ۱+۴ که در وین جریان دارد، تهران می‌تواند با استفاده از این اهرم به منافع حداکثری دست‌یابد و خواسته‌های خود را تأمین نماید.

# شفافیت در اگما

علی میرزاخانی

کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه تهران

به نقل از خانم سمیه محمودی (سخنگوی کمیسیون تدوین آیین‌نامه داخلی مجلس شورای اسلامی) بیشتر نمایندگان، موافق شفافیت هستند اما به دلیل فرارگیری طرح در حوزه تغییر آیین‌نامه داخلی، نیازمند دوسوم آرا بود؛ اما با اختلاف دو تا پنج رأی در جلسه علنی روز چهارشنبه ۱۵ بهمن سال گذشته، به تصویب نرسید و به شرط رد آن، از دستور کار، خارج خواهد شد؛ هرچند که براساس ماده ۱۳۰ آیین‌نامه داخلی، اینگونه طرح‌های مردود و خارج از دستور کار، با امضای پنجاه نماینده، می‌توانند مجدداً در دستور کار قرار گیرند. چنین بود که نمایندگان، دوباره درخواست قرارگرفتن این طرح در دستور کار را نمودند و بنابراین، دوباره برای چکش کاری، به کمیسیون تدوین آیین‌نامه داخلی ارجاع شد. نکته اینجاست که طی اصلاح این طرح، موردی حذف نشد بلکه مواردی از جمله شفافیت مصوبات و تصمیمات هیئت‌رئیس، بدان افزوده هم شد. همچنین این طرح

طرح شفافیت آرای نمایندگان، در کنار سایر حواشی مجلس «انقلابی» که در مقاطعی، بسیار خبرساز می‌شوند؛ زمینه‌های عمیق‌تری در دوره کنونی مجلس شورای اسلامی دارد. به هرصورت، اتفاقات هفته‌های گذشته مجلس، بار دیگر این طرح را بر سر زبانها انداخته است. طرح شفافیت، از همان ابتدا، جایگاه برجسته‌ای در شعارهای انتخاباتی نمایندگان کنونی در بهمن و اسفند سال ۹۸ داشت و با استقرار این مجلس، به عنوان هدفی بنیادین معرفی شد و از نخستین طرح‌هایی بود که تدوین و به کمیسیون تدوین آیین‌نامه داخلی مجلس، به عنوان کمیسیون تخصصی، ارجاع شد. این کمیسیون (تدوین)، به محض ارجاع، به بررسی طرح پرداخت؛ اما بدلیل نواقص طرح، شاهد تشکیل کارگروهی با حضور کارشناسان برای ارزیابی طرح بودیم که سرانجام در کمیسیون، تصویب و به جلسه علنی، فرستاده شد.

در این مرحله، چند مرتبه ای است که در دستورکار هفتگی قرار می‌گیرد اما در دستورکار روزانه، خیر. اینجاست که اگر دوباره شاهد رد طرح توسط سبزنشینان باشیم؛ بطور کلی از دستورکار مجلس خارج خواهد شد. در هفته‌های پیشین، بیش از ۱۲۰ نماینده طی نامه‌ای به هیئت‌رئیسه قوه مقننه، خواستار قرار گرفتن طرح در اولویت رسیدگی در جلسه علنی شدند.

این تعلق‌ها، واکنش‌های بسیاری از نمایندگان را برانگیخته است؛ بدین صورت که نمایندگانی که خود را در پی تصویب طرح شفافیت، معرفی می‌کردند، خواهان معرفی مخالفین این طرح بودند. یعنی برای روند شفافیت هم نیازمند شفاف سازی هستیم. با وجود این جنجال‌ها، تغییر عمده‌ای در روند پیشین، ایجاد نمی‌شود؛ چرا که وعده شفافیت آرای نمایندگان با آن همه شور و انگیزه انتخاباتی، حتی میان مجلس همگون انقلابی نیز محلی از اعراب ندارد و طبق جلسه علنی بهمن سال گذشته، نه تنها با حمایت چشمگی به تصویب نرسید؛ بلکه حتی حدنصاب آرای موافق را نیز جلب نمود.

نباید برداشت‌های عوامانه و توطئه‌پندار را در تحلیل‌های خود دخیل نماییم؛ اما سرگذشت طرح شفافیت، به قدری پیچیده و مبهم شده است که ارائه تحلیل نخبگانی، بسیار دشوار به نظر می‌رسد. به دیدگاه برخی، خشم نمایندگان که خود را موافق طرح، معرفی می‌کنند نسبت به اعلام اسامی مخالفان، نوعی فرار رو به جلو و پاک کردن صورت مسئله است. به زعم منتقدان مجلس کنونی، در پی رد صلاحیت‌های متقاضیان نامزدی در انتخابات ۱۳۹۸ شاهد مجلسی همگون و یکدست هستیم و اهداف این

نمایندگان انقلابی که در شعارهای آنان نیز متجلی بود، خوب یا بد می‌بایست مسیری هموار را طی کنند؛ اما سرگذشت این طرح، خبر از حالت اغمای این طرح نیمه‌جان و کم فروغ را می‌دهد و نه تحقق و پیگیری آن. سرایشی‌های اخیر شفافیت، همزمان با حاشیه‌سازی طرح صیانت بود؛ اینگونه که در هفته‌ها و ماه‌های پیشین، هرچه طرح شفافیت، مهجورتر می‌شد، متقابلاً طرح جنجالی موسوم به صیانت از حقوق کاربران فضای مجازی، قوت بیشتر می‌یافت. اتفاق نظر نمایندگان بر سر صیانت آن هم درست موازی با بن‌بست جدی آنان در اهداف سابق خودشان، شرایط خوش‌بینانه‌ای را به تصویر نمی‌کشد؛ آن هم در وضعیتی که جنس جنجال‌آفرینی‌های کنونی مجلس یازدهم که به نیمه دوم دوران خود نزدیک می‌شود با حواشی اولیه آن نظیر تلاوت قرآن در آغاز جلسات، تخصیص خودروی دناپلاس و واکسن آنفولانزا، سیلی به سرباز راهور و... کاملاً متفاوت است. جنجال‌های فعلی که تصویب شفافیت نیز در زمره آن قرار می‌گیرد، پیامدهای طولانی‌تر و عمیق‌تری بر جای خواهند گذاشت؛ در حالی که مسائل آغازین، به‌رغم ناگواری، دامنه و تأثیر محدودتری داشتند.

تجربه مجلس انقلابی نشان داده است که ظرفیت بالایی برای پیگیری اهداف گوناگون خود دارند و استقرار قوه مجریه کنونی از تابستان امسال نیز شرائط را برای تحرک مجلس، هماهنگ‌تر ساخته است؛ اما ماجرای پر فراز و نشیب طرح شفافیت از شعارهای کوبنده زمستان ۹۸ تا به امروز که مانند جسمی نیمه‌هوشیار در اغما قرار گرفته است، حکایت از چالش‌های عمیق‌تری دارد.

# شفافیت

# تراژدی در سه پرده

مصطفی رحمانپور

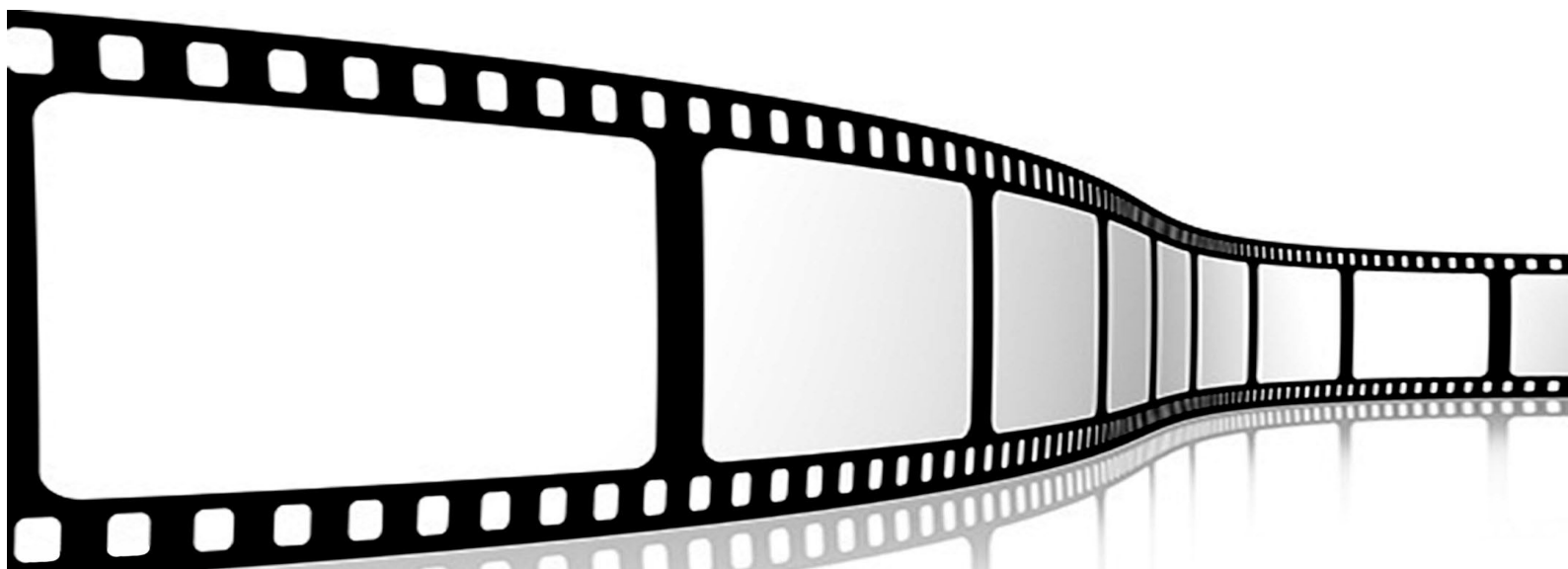
کارشناسی حقوق دانشگاه تهران

پرده اول

«اتلو، خشمگین و دل شکسته، تصمیم می‌گیرد همسر خود را بکشد.»

نمی‌دانیم اولین بار این فکر به ذهن چه کسی خطور کرد که خواهر یا معشوقه یا هر یک از وابستگان مؤنث خود را از ترس آبرو یا ننگ بی‌آبرویی بکشد؛ اما می‌توان گفت این مفهوم یعنی قتل یک زن توسط خویشاوندان مرد خود به علت آنچه ننگین کردن شرافت خانواده نامیده می‌شود، تقریباً از زمانی که زندگی جمعی انسان در قالب خانواده به معنای عام شکل گرفت بروز و ظهور پیدا کرده است؛ قتل‌هایی که در آن مقتولین مجرم یا فراتر از آن مرتکب گناهی نابخشودنی فرض شده‌اند؛ چرا که مثلاً از ازدواج اجباری با پسرعموی خویش سر باز زده‌اند، شوهر خویش را ترک کرده‌اند، خیانت کرده یا مرتکب زنا شده‌اند و یا حتی قربانی یک تجاوز جنسی بوده‌اند. علت‌هایی که مثل قتل دزدمونا در نمایشنامه «اتلو» شکسپیر غالباً مبتنی بر یک سوءظن محض یا بدگمانی بوده‌اند. در یک تقسیم بندی کلی قتل‌های ناموسی به دو دسته تقسیم می‌شوند: درون خانوادگی و برون خانوادگی. منظور از قتل‌های درون خانوادگی به قتل رساندن فرد یا افرادی از اعضای خانواده توسط سایر اعضای همان خانواده است؛ مانند آن چه در فیلم «مغزهای کوچک زنگ زده» ساخته هومن سیدی یا «خانه دختر» کیانوش عیاری دیده می‌شود. دسته دوم یعنی قتل‌های برون خانوادگی با انگیزه انتقام جویی از متجاوزان به نوامیس توسط فرد مورد تجاوز قرار گرفته یا خانواده او انجام می‌شود. نمونه بارز این مدل قتل ناموسی را هم در فیلم‌های مشهوری چون «قیصر» ساخته مسعود کیمیایی یا «صادق کرده» اثر ناصر تقوایی می‌توان تماشا کرد.

این حفره فرهنگی محدود به جغرافیای خاصی هم نبوده است؛ در دوره حکمرانی دودمان چینگ در چین، پدران





العربيه نتايج نظرسنجي سال ۲۰۱۹ پروژه باروميتر عربي نشان مي‌دهد كه ۲۵ درصد از مردم مراکش، قتل ناموسي را تأييد مي‌كنند. در کشور مصر سنت‌هاي آييني انتقام‌جويايه مانند «الطار» همچنان رواج دارند كه بر مبنای آن «انتقام بهتر از ننگ است». اينها صرفاً نمونه‌هايي از وجود چنين باورهايي در فرهنگ‌هاي گوناگون است كه البته غالباً متعلق به خاورميانه هستند و شبیه به همين موارد در کشورهای نظير عربستان سعودي، لبنان، ترقيه و ايران نيز كمابيش جريان دارد. البته بايد توجه كرد كه به عللي نظير تابو بودن اين مسائل، محدوديت‌هاي رسانه‌اي و عدم گزارش بسياري از موارد آمار رسمي و دقيقی از اين نوع قتل و جنايت وجود ندارد.

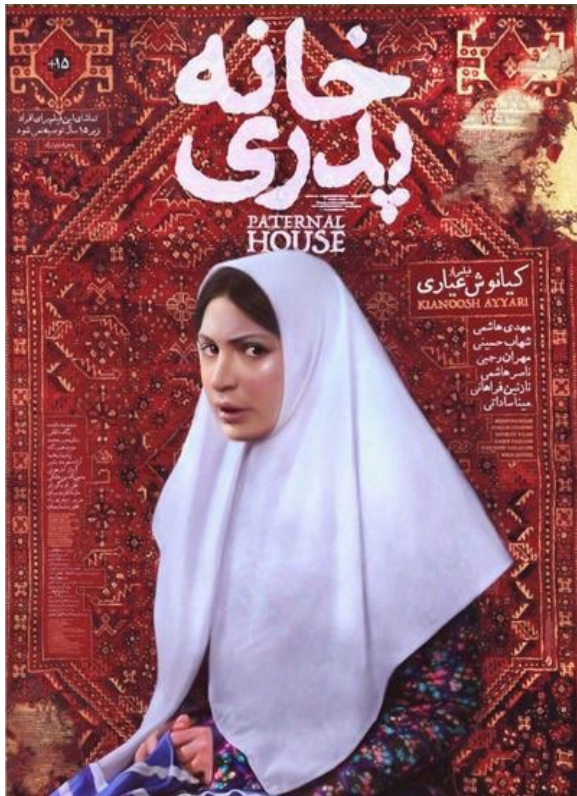


و همسران حق داشتند دخترانی را كه باعث بی‌آبرویی شده بودند را بکشند. در قوانین حمورابی بكارت زن متعلق به خانواده اش بود. در روم باستان بزرگان خاندان از اين حق برخوردار بودند كه همسران زناكار يا دختران مجردی كه رابطه جنسي برقرار کرده اند را به قتل برسانند. اينكاهها به مردان اجازه مي‌دادند در صورت مظنون شدن به همسرشان دست و پای آنها را به ديواری ببندند و رهايشان كنند تا از گرسنگي جان بدهند و ده‌ها مثال تاريخي ديگر كه نشان مي‌دهد اين رشته سر دراز دارد. به مرور زمان از طرفي با كوچك‌تر شدن خانواده و كم‌رنگ شدن تدريجي اين مفهوم در زندگي اجتماعي و افزايش اختيارات دولتها و از طرف ديگر رشد فكري و فرهنگي انسانها و تلاش متفكران در جهت برخورداري زنان از حقيقي برابر با مردان اين پديده شوم انساني در اكثر جوامع منسوخ شده است؛ اما هنوز در همين دنياي مدرن بسترهاي فرهنگي وجود دارند كه در آنها قتل‌هاي ناموسي پذيرفته شده و داراي مقبوليت است. كاروكاري نوعي از قتل‌هاي ناموسي در پاكستان است كه مجازاتي براي آن چه شرمندگي اجتماعي ناميده مي‌شود و مقتول مسبب آن بوده دانسته مي‌شود و علاوه بر اين برخی دادگاه‌هاي قبيله‌اي نيز زنان را به جرم بی‌حرمت كردن يك خانواده يا قبيله، به اعدام محكوم مي‌كنند. بر اساس نتايج نظرسنجي كه سال ۲۰۰۹ در روزنامه نيويورك تايمز منتشر شده ۶۸ درصد مردان جوان عراقي قتل يك زن به دليل لكه‌دار كردن حيثيت خانواده را تأييد مي‌كنند. مطابق ماده ۱۵۳ قانون مجازات كويت اگر شوهر، همسر يا فاسق او را طی عمل زنا بکشد، مجازات او ۳ سال حبس به‌علاوه ۲۲۵ دينار جریمه نقدی است. طبق گزارش

«مرد عشیره بودن هم سخت است»

هر چند آمار دقیقی در این باره منتشر نشده اما طبق گزارش ها موضوعات ناموسی یکی از سه عامل منجر به قتل در ایران است. با این که قتل های ناموسی بیشتر در استان هایی که سنت های عشیره ای یا رسوم فرهنگی خاصی دارند، مشاهده می شود (مانند خوزستان، سیستان و بلوچستان، کردستان و فارس)؛ اما در یک دید کلی تر منشأ این قضیه باورهای افراطی و تعصب گرایانه، تبعیض های قانونی میان زنان و مردان، فرهنگ مردسالارانه، آموزشهای ناکافی و ضعف ساختارهای اجتماعی است که در آن خشونت به طور مستمر باز تولید می شود و خشونت خانگی نیز بازتابی از آن است. در جامعه ای که افراد از حقوق ابتدایی خود برخوردار نباشند و ساختارهای قانونی نگاهی برابر به زن و مرد نداشته باشد، مسلماً تناسب و توازن قدرت به هم می ریزد و زن ها به عنوان جنس ضعیف در مرتبه پایین تری قرار می گیرند، بسیاری از استعدادها و توانایی ها نادیده گرفته شده و باعث جنسیت زده شدن موضوعات مختلف از قبیل ورزش، سیاست و هنر می شود. به بیانی دیگر صرفاً سنت های عشیره ای تنها عامل جنایات ناموسی نیستند و فرهنگ عمومی هم بر نرخ این نوع جنایات مؤثر می باشد. همچنین به مقوله اجتماعی باید با زبان فرهنگ پرداخت و عوامل تاریخی و جغرافیایی که در رواج یک باور مؤثر بوده و بسترهای فرهنگی جامعه مورد اشاره را در نظر گرفت. نباید صرف وقوع چنین وقایع تلخ و ناگواری یک فرهنگ محلی خاص که اتفاقاً ممکن است دارای

ظرایف و زیبایی های گوناگونی هم باشد، مورد توهین یا قضاوت های ناروا قرار داد و گفت فلان طایفه یا قومیت همه قاتل و جانی هستند. موضوع دیگری که در این باره باید بررسی کرد واکنش های اجتماعی است که مردم غالباً تحت تأثیر هیجان یک واقعه نسبت به یک قتل ناموسی نشان می دهند. شاید تقریباً هیچ یک از قتل های ناموسی سالهای اخیر حداقل به طور آشکار مورد پذیرش عامه نبوده باشد؛ اما در این زمینه ما با چند نوع واکنش مواجه هستیم که هر کدام به نوبه خودشان ممکن است آسیب زا و خطرناک باشند. گروهی یا به علت باورهای شخصی یا مقاصد سیاسی و یا سایر انگیزه هایی که ممکن است داشته باشند سعی در توجیه این نوع جنایات دارند. دسته دیگر چشم را روی همه چیز بسته و مثل قضیه اخیر شعار «بی ناموسی افتخار است» سر می دهند و شروع می کنند به از ریشه زدن فرهنگ و بنیان های یک جامعه بدون این که شناخت درستی از موقعیت و بسترهای فرهنگی این جامعه داشته باشند. متأسفانه یک آسیب فرهنگی اساسی که طی سالها از زمان قبل مشروطه تا کنون گریبانگیر جامعه ایرانی بوده است، ژست های روشنفکرانه ای است که افراد صرفاً برای این که خودشان را فرهیخته بنمایند، به خود می گیرند. درد اینجاست که پشت این نوع ظاهرسازی ها مطالعه و شناخت وجود ندارد و گرنه روشنگری و روشنفکری به معنای اصیل خود چاره حل مشکلات در همه سطوح است. گروهی هم از روی خشم و ناراحتی نظرات غیر منطقی و هیجانی مانند اعدام مجرم در ملأ عام یا شکنجه را مطرح می کنند. علی رغم ضعف های قانونی که در این زمینه وجود



دارد و مجازات هایی که نه تنها بازدارنده نیستند، بلکه ارتکاب جرم را تسهیل می کنند، باید توجه کرد که متهم هر چند عمل شنیع مرتکب شده اما به عنوان یک انسان باید همچنان از حقوق انسانی خود مثل بهره مندی از وکیل و دادرسی عادلانه برخوردار باشد. خیلی از اینها (که شاید شامل حال خودمان هم بشود) همان هایی هستند در مواجهه با مردی که مثلاً همسرش به او خیانت کرده یا دخترش از خانه فرار کرده و یا سایر موارد با حرف درآوردن ها، پیچ پیچ های در گوشی، نگاه های سنگین و برخورد های تحقیرآمیزشان فرد را که حال آبرو و شرافت خود را در معرض از دست دادن می بیند به طور مستقیم یا غیر مستقیم تحریک می کنند که این لکه ننگین را با خون بشوید و دهان این جماعت را ببندد!

پرده آخر

«حرف را باید زد! درد را باید گفت!»

— سعیده دختر ۱۴ ساله اهل زاهدان در ۲۸ بهمن ۱۳۸۶ توسط پدرش محمد شریف به دلایل ناموسی در ارتفاعات هلور سنگسار شد.

— زهرا دختر ۷ساله‌ی اهوازی، زمانی که مادرش بر سر اختلافی با شوهرش (پدر زهرا)، به همراه وی به منزل پدری اش می‌رود، پس از بازگشت مورد سوء ظن پدر خود قرار می‌گیرد. پدر به زهرای ۷ ساله شک می‌کند که شاید زمانی که او در منزل پدربزرگش بوده، مورد تجاوز دایی اش قرار گرفته باشد. وی با این سوء ظن به دست پدرش کشته می‌شود.

— در دزفول، جاسم که خود دارای ۳ زن بوده، دختر ۱۵ ساله اش را به دلیل این که فکر می‌کرد عمویش به او تجاوز کرده، سر برید.

شاید عده ای بر این نظر باشند که این موضوع به علت نادر بودن یا کم‌رنگ تر شدن نسبت به گذشته قابل بررسی نیست؛ اما باید توجه کرد که اولاً جان فرد به فرد انسانها ارزشمند بوده و قتل حتی یک نفر هم ناگوار است. ثانیاً چاره این قبیل مشکلات فرهنگی فراموش کردن و حذف صورت مسئله نیست. متأسفانه بعضی ها فرض می‌کنند که اگر به مسائلی نظیر تجاوزهای جنسی، قتل های ناموسی و این قبیل تابوها پرداخته نشود و هر چه این بحث ها سرپوشیده بماند، برای جامعه مفیدتر خواهد بود؛ اما نتیجه این تفکر ادامه پیدا کردن سنت های غلط برای نسل های متمادی، رنج بیشتر قربانیان و آسیب های روانی و فرهنگی شدید به جامعه است. ما نیاز به گفتگو داریم.

– در تربت جام، مردی با همدستی برادر و پسرعمویش، خواهر جوان خود را کشته و در چاه مخروبه‌ای دفن کرد. وی پس از یک ماه با مراجعه به کلانتری خود را به پلیس معرفی کرد و دلیل این قتل را بی حیثیت شدن خانواده اش اعلام نمود.

– شیدا زن ۱۶ ساله مریوانی بود که یک کودک ۲ ساله داشت و همسرش معتاد بود در سال ۱۳۸۸ به دست برادرش به علت این که او را در خیابان در حال حرف زدن با یک مرد غریبه دیده با چاقو به قتل رساند.

– در فراشبند استان فارس، سوسن ۱۷ ساله در حالی که به پسر دیگری علاقه داشت، مجبور به نامزدی با پسرعمویش شده بود. سوسن با این نامزدی مخالفت می‌کند و به همین دلیل پدر و پسرعمویش او را با چادرش خفه می‌کنند.

– رومینا اشرفی دختر ۱۴ ساله‌ای بود که در ۱ خرداد ۱۳۹۹ به دست پدرش به قتل رسید. او به دلیل مخالفت خانواده با ازدواجش، به همراه دوست پسرش از خانه گریخته بود، اما توسط پلیس دستگیر و به پدرش تحویل داده شد. پدر رومینا هنگامی که او خواب بود، با داس سر از تنش جدا کرد. در تصویر آگهی ترحیم رومینا اشرفی که در اینترنت دست به دست می‌شود، نام پدر او به‌عنوان اولین اسم از افراد صاحب عزا درج شده‌است.

– ریحانه دختر ۲۲ ساله اهل کرمان بود در ۲۶ خرداد ۱۳۹۹ توسط پدرش با «میله» و به گفته برخی رسانه‌ها با «تبر» کشته شد.

– مونا حیدری زن ۱۷ ساله اهوازی بود که در ۱۶ بهمن ۱۴۰۰ توسط همسرش سر بُریده شد. او پیشتر به ترکیه فرار کرده و مدتی پیش از کشته شدنش توسط همسرش به ایران بازگردانده شده بود. همسر حیدری پس از قتل او، برای دقایقی سر بُریده را میدان کسایی خشایار اهواز در برابر دیدگان رهگذران نمایش داد و بعد متواری شد.





سید محمد حسن علایی

کارشناسی جامعه‌شناسی دانشگاه تهران

# ابعاد سیاسی اجتماعی مرجعیت و آینده آن

معمولاً آغاز شکل امروزی مرجعیت را در حدود دو تا سه قرن پیش دانسته‌اند؛ زمانی که به مدد گسترش ارتباطات بین نواحی مختلف، علمای برجسته‌ای که در مراکز علمی تشیع مثل نجف، کربلا و بعدتر قم و شهرهایی مانند آن‌ها مستقر بودند، توانستند با مردم مناطق مختلف ارتباطی سریعتر و مداومتر داشته باشند و رابطه عالم- عامی از رابطه‌ای محلی فراتر رفت و در قالب رابطه مرجع و مقلدان در سطحی فراتر از مرزهای سیاسی و بعدتر حتی در سطحی جهانی مطرح شد.

از زمان شکل‌گیری مرجعیت تا عصر حاضر، مراجع و مرجعیت نقش مهمی در تحولات اجتماعی و سیاسی اجتماعات شیعی ایفا کرده‌اند. تاریخ ایران به عنوان کشوری با اکثریت شیعی این مسئله را به خوبی نشان می‌دهد؛ نقش فتوای میرزای شیرازی در جنبش تنباکو، نقش مراجع در مشروطه و انقلاب ۱۳۵۷ تنها بخشی از شواهد این نقش هستند؛ ولی این نقش تنها به ایران محدود نیست و می‌توان مصادیق آن را در دیگر کشورهای دارای اجتماعات شیعی نیز یافت؛ برای مثال نقش آیت الله سیستانی در مقابله با داعش یا نقش آیت الله مکارم شیرازی در آرام کردن اعتراضات شیعیان پاکستان. مثالهایی مثل مورد آیت الله مکارم یا تأثیر مراجع ساکن در عراق در ایران نشان می‌دهد که تأثیر مرجعیت صرفاً در مرزهای جغرافیایی و سیاسی محدود نمی‌شود و حداقل در مواردی مستقل از آن عمل می‌کند؛ در واقع نقش اجتماعی مرجعیت (و چه بسا دیگر نمودهای اجتماعی مذهب) را حداقل در برخی موارد، باید در کنار و در ارتباط، ولی نه در ذیل، ساختار سیاسی دولت- ملت مطالعه کرد تا بتوان تحولات متأثر از آن را به درستی فهمید.

با وجود این اهمیت، مرجعیت خصلتی نیز دارد که آن را نسبتاً قابل تغییر می‌سازد. مرجعیت به عنوان رابطه‌ای بین شخص مرجع و افراد مقلدش تعریف می‌شود و از همین رو با تغییر مراجع (که به دلیل محدودیتهای عمر انسانی هرچند دهه یکبار اتفاق می‌افتد) جهت‌گیری مراجع و تأثیرات آنان می‌تواند تغییرات قابل توجهی داشته باشد؛ رحلت آیت‌الله صافی گلپایگانی که اخیراً اتفاق افتاد، یادآور این حقیقت است که در طول یک تا دو دهه آینده شاهد جایگزینی اکثر مراجع فعلی با نسل جدیدی از مراجع خواهیم بود. از آن رو که هریک از مراجع به صورت نظری از بقیه مراجع مستقل است و می‌تواند نسبت به مسائل سیاسی- اجتماعی موضع متفاوتی اتخاذ کند، مواضع نسل آینده مراجع می‌تواند در تحولات آینده بخشی از کشورهای خاورمیانه که دارای اجتماعات شیعی قابل توجهند، تاثیر زیادی داشته باشد. در ایران به صورت خاص، شیوه تعامل مراجع با حاکمیت و الگوی مستقر ولایت فقیه می‌تواند بر ثبات سیاسی یا تضعیف حکومت تأثیر قابل توجهی بگذارد. برای فهم درست تحولات سیاسی آینده ایران و منطقه، توجه به این مسئله ضروری به نظر می‌رسد.

ولی تنها تغییرات آینده نزدیک نیستند که اهمیت دارند. شاید اگر بگوییم مرجعیت در آستانه تحولاتی کلانتر نیز هست، بیراه نگفته باشیم. همانطور که چند قرن پیش شکل فعلی مرجعیت در ارتباط با مقتضیات زمان و امکانات جدید شکل گرفت، امروزه نیز شرایط جدیدی ظهور کرده است که می‌تواند به تغییراتی در شکل مرجعیت منتهی شود. از یک سو، استقرار جمهوری اسلامی و الگوی ولایت فقیه در ایران، زمینه سیاسی سنتی مرجعیت (که بر اساس رابطه علما و شاهان شکل

گرفته بود) را دگرگون کرده است و در هم آمیختگی بیشتر روابط دینی با روابط سیاسی منجر به مسائل جدیدی شده است که پاسخی متناسب را می‌طلبند و این امر می‌تواند منجر به تحولاتی در مرجعیت شود. از سوی دیگر، اقشاری از مردم از دینداری شرع محور فاصله گرفته‌اند که این به نوبه خود می‌تواند منجر به تزلزل یا تغییر نقش مرجعیت شود. افزون بر این‌ها، ظهور جریان‌اتی مثل جریان احمدالحسن که نظم دینی فعلی را رد می‌کنند نیز مرجعیت را با چالش‌هایی مواجه کرده است. با در نظر گرفتن تغییر شکل روابط دینی به صورت عام و رابطه علما با مردم به صورت خاص، امری دور از انتظار نیست و با در نظر گرفتن اهمیت اجتماعی این روابط (حداقل در ایران و برخی از دیگر کشورهای خاورمیانه) چنین تغییراتی فارغ از اینکه در چه جهتی باشند، پیامدهای مهمی برای ساختار اجتماعی و نظم سیاسی خواهند داشت.

همه این نکات، اهمیت نقش مرجعیت و تحولات آن را در ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و... کشورهای ایران نشان می‌دهند. می‌توان گفت که تعینات اجتماعی دین (از جمله مرجعیت) در عین ارتباط با دیگر ابعاد زندگی انسانی، قابل تقلیل به آن‌ها نیستند و باید در ارتباط با آن‌ها، و نه ذیل آن‌ها، مورد مطالعه قرار گیرند. ضرورت چنین مطالعاتی هم برای دیندارانی صادق است که به دنبال زندگی دینی در جهان معاصر هستند؛ هم برای فعالان و تحلیلگران سیاسی و اجتماعی که به دنبال فهم و پیش‌بینی درست وقایع هستند و هم برای پژوهشگرانی که می‌خواهند به شناخت درست و جامعی در زمینه این کشورها و جوامع برسند و از همین رو باید در پژوهشها به آن توجه کافی اختصاص داده شود.



## فرانکو؛ ناجی اسپانیا

علیرضا ابراهیم پور  
کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه تهران

در میان دیکتاتورهای قرن بیستم، دیکتاتوری رژیم فرانکو یکی از بادوام‌ترین‌ها بود و در طول این حاکمیت نسبتاً طولانی، رویدادهای بسیاری در گرفت. در حالی که بسیاری ژنرال فرانکو را متهم به بی‌رحمی و جنایت می‌کنند که دشمن اسپانیا و مردم آن بود- بی‌آنکه اندکی تأمل کنند چه بر اسپانیا گذشت- می‌توان او را نمونه‌ای بی‌نظیر از ذکاوت و درایت سیاسی یافت. با تکیه بر واقعیت‌ها بهتر می‌توان این دوران پرمخاطره را شناخت که اگر فرانکو بی‌نبود چه مصیبت‌هایی بر اسپانیا می‌گذشت که در برابر بی‌رحمی‌های رژیمش، چیزی به حساب نمی‌آمد. البته این درایت تنها مختص به امور سیاسی نمی‌شد؛ بلکه همان‌طور که از لقبش پیداست، ژنرال فرانسیسکو فرانکو اساساً فردی نظامی بود که در این عرصه نیز نمونه‌ای کم‌نظیر در دوران خود بود تا جایی که توانست لقب جوان‌ترین ژنرال اروپا را مختص به خود نماید و تمامی نشان‌ها، مدال‌ها و افتخارات نظامی اسپانیا را قبل از به قدرت رسیدن، کسب کند.

برای فهم دقیق‌تر این دوران، نخست باید این نکته پراهمیت را دریافت که نمی‌توان نمونه‌ای بهتر از حاکمیت دیکتاتوری رژیم فرانکو را برای اسپانیای آن دوران، متصور بود!

اسپانیا از نخستین کشورهای استعمارگر اروپایی بود که از قرن ۱۵ و ۱۶ میلادی، امپراتوری در دریاها را از آن خود ساخت و از سایر رقیبان خود در فتح سرزمین‌های مستعمره پیشی گرفت؛ اما به دلیل متکی بودن بر اقتصاد کشاورزی به مرور از قرن ۱۸ و ۱۹ میلادی از سایر رقبای خود نظیر انگلستان و فرانسه که متکی بر اقتصاد سرمایه‌داری و صنعتی بودند، از پیشرفت و توسعه عقب

ماند و کم‌کم مستعمرات خود را یکی پس از دیگری از دست داد تا اینکه نهایتاً در اوایل قرن بیستم، یک کشور منزوی شناخته می‌شد. بی‌ثباتی سیاسی و نظامی اسپانیا به دلیل شکست سختی که در اواخر قرن ۱۹ در جنگ با ایالات متحده آمریکا خورده بود تشدید شد و جنگ جهانی اول، با وجود اعلام بی‌طرفی اسپانیا، ضربه نهایی را بر بدنه اقتصادی دهقانی آن وارد کرد. در نتیجه کشور دچار موج عظیمی از آشوب‌ها و شورش‌های پیاپی مردمی و کارگری شد و بی‌ثباتی سیاسی مضاعف می‌شد تا اینکه نهایتاً نظام سلطنتی در سال ۱۹۳۱ از مدیریت امور ناتوان ماند و حکومت را واگذار کرد و پس از آن جمهوری تشکیل شد؛ هر چند تغییری در وضعیت پدید نیامد و اوضاع به سمت وخامت بیشتری حرکت کرد.

دوران جمهوری اسپانیا، دوران کوتاهی بود از رقابت تنگاتنگ و پرتنش انتخاباتی میان راست‌گرایان و چپ‌گرایان. برتری رقابتی این دوران از آن چپ‌گرایان بود که از طرف راست‌گرایان متهم به تقلب در انتخابات و توطئه می‌شدند تا اینکه در نهایت در سال ۱۹۳۶ راست‌گرایان به طور کامل در انتخابات ناکام ماندند و جناح چپ قدرت مطلق را به دست آورد و این نقطه شروع جنگ خونین داخلی بود. چپ‌گرایان ستیزی را علیه اسپانیای متحد و فرهنگ مسیحی آن آغاز کردند و دست به اصلاحاتی مخرب نظیر اعلام خودمختاری مناطق، تفرقه‌اندازی و محدودتر کردن ارتش زدند که موجودیت اسپانیا را هم در عرصه داخلی و هم خارجی به خطر می‌انداخت و این اعمال و به علاوه رقابت ناعادلانه انتخاباتی که چپ‌ها متهم به تقلب در آن بودند، راست‌گرایان را در برابر آنها برانگیخت و تصمیم به قیام

علیه حکومت جمهوری گرفتند و چون ارتش را در طرف خود داشتند، شورشی درگرفت که از شورش نظامی ژنرال فرانکو که از نظام جمهوری نفرت داشت و به دنبال وحدت سیاسی اسپانیا بود، در مستعمره اسپانیا یعنی مراکش، شروع شده و تا سال ۱۹۳۹ و تا زمان محاصره و فتح مادرید به دست نیروهای نظامی ژنرال فرانکو، پایان یافت. در این نبرد سرنوشت‌ساز، نیروی‌های خارجی نظیر سه کشور ایتالیا، آلمان و پرتغال از راست‌گرایان و شوروی، مکزیک، آنارشئیست‌ها و تیپ‌های داوطلب بین‌المللی از چپ‌گرایان اسپانیا حمایت می‌کردند. هیچ نیروی سومی را نمی‌توان متصور بود که در این حین از دو جریان دیگر پیشی گرفته و اسپانیا را نجات دهد، زیرا همگی آنها در دو جبهه گرد هم آمدند؛ بلکه سرنوشت اسپانیا به پیروزی یا شکست یکی از این دو جریان چپ‌گرا یا راست‌گرا بستگی داشت.

خود این موضوع به تنهایی رژیم فرانکو را توجیه می‌کند؛ زیرا تاریخ و تجربه دیگر کشورها ثابت کرد که مادامی که نیروهای چپ به قدرت می‌رسند، چه بلایا و مصیبت‌هایی بر سر آن کشور می‌آورند. آیا عدم خیزش راست‌گرایان به معنای قدرت‌گیری مطلق چپ‌ها و دیکتاتوری متوهمانه پرتولتاریا نبود؟ آیا اسپانیا نمی‌بایست شاهد قحطی و فقر مزمن می‌بود؟ از آن بدتر تمدن و فرهنگ و وحدت اسپانیا در خطر نبود؟ آیا می‌توان نمونه دیگری را سراغ گرفت که چپ‌گرایان سایر کشورها غیر از این عمل کرده باشند؟ یا اسپانیا نیز می‌بایست قربانی ماجراجویی‌های ایدئولوژیک می‌شد؟

اما اهمیت و درایت ژنرال فرانکو از بعد از به قدرت رسیدن مشخص می‌شود.

همزمان با به قدرت رسیدن فرانکو، آلمان به لهستان

حمله کرد و جنگ جهانی دوم آغاز شد. خوش اقبالی اسپانیا بی‌طرفی در این منازعه ویران‌گر بود؛ تنها به خاطر حرفه زیرکانه دودوزه‌بازی فرانکو؛ زیرا همزمان که از طرفی هزاران اسپانیایی داوطلب شده تا در جبهه شرقی در کنار آلمان‌ها با سرخ‌های بلشویک بجنگند، جاسوس‌های آلمانی آزادانه بتوانند در اسپانیا به فعالیت بپردازند، کشتی‌های آلمانی و ایتالیایی اجازه یابند تا از بنادر و اسکله‌های اسپانیا استفاده کنند و یوبوت‌های آلمانی در سواحل اسپانیا سوخت‌گیری و مهمات‌گیری کنند تا از آنجا به اقیانوس اطلس روانه شده و با محاصره دریایی بریتانیا و غرق کردن کشتی متفقین، بریتانیا را در معرض قحطی قرار دهند، از طرفی هم مرآوده اقتصادی و دیپلماتیک، بین اسپانیا و بریتانیا به‌طور عادی در جریان بود تا جایی که چرچیل و فرانکو برای هم نامه خصوصی و محترمانه می‌نوشتند! این‌گونه بود که اسپانیا توانست جنگ جهانی دوم را از سر بگذراند. با اینکه هیتلر از فرانکو بسیار می‌خواست تا به نفع دول محور وارد جنگ شود و هر چند از نظر ایدئولوژیکی با محور هم‌خوانی داشت؛ اما فرانکو تردید داشت و مجبور به پذیرفتن درخواست‌های آلمان نبود؛ زیرا تمامی کمک‌های نظامی در دوران جنگ داخلی، از نظر مالی توسط حامیان فرانکو تأمین می‌شد و این عدم وابستگی نیز یک نقطه قوت به حساب می‌آمد.

حال اگر به‌جای فرانکو، چپ‌ها صاحبان قدرت اسپانیا می‌بودند چه می‌شد؟ بی‌تردید پای اسپانیا به جنگ کشیده می‌شد! نخست اینکه این احتمال وجود داشت که مادامی که آلمان به شوروی حمله کرد، اسپانیا به‌خاطر تعلق ایدئولوژیکی و رابطه سیاسی با شوروی، به دول محور اعلان جنگ دهد. در نتیجه بهانه‌ای برای



نیروهای محور وجود می‌داشت تا به سادگی اسپانیا را اشغال کنند. اما حتی اگر اسپانیا تحت هیچ شرایطی وارد جنگ نمی‌شد و تا به آخر موضع بی‌طرفی اتخاذ می‌کرد، نیروهای محور باز نیز به آن کشور حمله می‌بردند. زیرا هیتلر هرگز یک کشور اروپایی چپ‌گرا را تحمل نمی‌کرد و از دلایل اساسی حملهٔ آلمان به روسیه نیز همین تنفر ایدئولوژیکی بود. چرا که معتقد بود مارکسیسم دشمن تمدن اروپایی است. همچنین از نقطه‌نظر استراتژیکی و تاکتیکی نیز دلایل کافی برای حمله به اسپانیا وجود داشت.



سواحل اسپانیا برای تسلط بر اقیانوس اطلس مناسب بود اما علاوه بر این، اهمیت اساسی اسپانیا برای تسلط بر دریای مدیترانه و شمال آفریقا بود. جبل الطارق، از قرن ۱۸ میلادی به تسلط بریتانیایی‌ها درآمد. بدین ترتیب، آنها کاملاً کنترل تنگهٔ جبل الطارق را که جداکنندهٔ دریای مدیترانه از اقیانوس اطلس و همچنین جداکنندهٔ اروپا از آفریقا بود، در اختیار داشتند. آلمان با اشغال اسپانیا به سادگی می‌توانست کنترل این تنگه را به‌دست آورد؛ زیرا حمله از طریق دریا و هوا برای اشغال جبل الطارق امکان‌پذیر نبود. بعد از تسلط یافتن فرضی

آلمان بر تنگه جبل الطارق، کشتی‌ها و زیردریایی‌های آلمان و ایتالیا به سادگی می‌توانستند از دریای مدیترانه به اقیانوس اطلس راه یابند و بالعکس. همچنین کشتی‌های انگلیسی مجبور بودند برای مهمات‌رسانی به نیروهای خود در شمال آفریقا، کل قارهٔ آفریقا را دور بزنند و از دماغه امید نیک در آفریقای جنوبی گذر کنند و این می‌توانست در سازوکار ارتش متفقین اختلال و ضعف ایجاد کند. همچنین جای پای ارتش محور در شمال آفریقا محکم می‌ماند و حفظ می‌شد؛ زیرا عملیات مشعل که از پشت به قوای محور رخنه کرده بود، از طریق تنگهٔ جبل الطارق صورت گرفت که منجر به محاصره نیروهای محور در شمال آفریقا و تونس شد و عاقبت شمال آفریقا از همین طریق از چنگ دول محور درآمد. بنابراین با اشغال جبل الطارق، موقعیت متفقین در شمال آفریقا و دریای مدیترانه تضعیف و بالعکس موقعیت دولتهای محور تقویت می‌شد.



علاوه بر خرابی‌های ناشی از هجوم احتمالی آلمان‌ها، اسپانیا برای مدتی به زیر یوغ دول محور در می‌آمد و آلمانی‌ها از هیچ چیزی، از جان و مال مردم اسپانیا گرفته، برای تأمین خواسته‌های خود فروگذار نمی‌کردند. همچنین برای آزادسازی اسپانیا، مردم بسیاری می‌بایست در نیروهای مقاومت فداکاری نموده و در نهایت هم با توجه به تجربه آزادسازی ایتالیا و فرانسه، اسپانیا نیز می‌بایست به صحنه نبرد و میدان جنگ میان آلمانی‌ها و آمریکایی‌ها بدل می‌شد.

اما وجود ژنرال فرانکو باعث عدم وقوع این رخدادها شد. فرانکو با مردد بودن برای پیوستن به دول محور و همچنین با واگذاری امتیازات اندک به هر دو طرف جنگ، زمان را تلف کرد؛ تا جایی که دیگر جبل‌الطارق آن اهمیت استراتژیکی سابق را نداشت؛ زیرا نیروهای محور از شمال آفریقا عقب‌نشینی کرده بودند. اما آیا چپ‌ها می‌توانستند این شگرد دودوزه‌بازی را که مهم‌ترین عامل پیش‌گیرنده پیوستن اسپانیا به جنگ بود، در پیش بگیرند؟

پس از اتمام جنگ جهانی دوم که جهان بین دو بلوک شرق و غرب تقسیم شد، رژیم فرانکو نمونه سومی بود که حامیان ایدئولوژیک خود را در جنگ اخیر از دست داده بود. وجود آلمان و ایتالیا سبب می‌شد تا نسبت تعادل میان اسپانیا و غرب حفظ شود. به همین دلیل اسپانیا بعد از جنگ به کشوری منزوی تبدیل شد که به‌خصوص از طرف بلوک شرق تحت فشار بود و به این خاطر نتوانست به سازمان ملل راه یابد. اما اوضاع این‌گونه نماند و با شروع جنگ سرد ورق برگشت. با بالا گرفتن شعله‌های جنگ سرد، هر یک از بلوک‌های شرق و غرب از هیچ ابزاری برای ضربه به دیگری دریغ نمی‌کردند.

وضعیت اقتصادی اسپانیا در این دوران به‌خاطر تحریم‌ها و انزوای بین‌المللی وخیم بود. به همین دلیل غربی‌ها احساس کردند که اگر این اوضاع ادامه یابد ممکن است کشور فرو بپاشد و چپ‌ها دوباره به قدرت برسند و این یعنی متحد و جای پای در غرب اروپا برای شوروی. بدین‌روی، طی یک سری مذاکرات و گفت‌وگوها، اسپانیا و غرب با هم کنار آمدند و بلوک غرب، اسپانیا را زیر دامن خود گرفت. اسپانیا بالاخره توانست به سازمان ملل راه یابد و بسیاری از کشورها به تدریج رژیم فرانکو را به رسمیت شناختند. راه‌های اقتصادی و بازارهای بین‌المللی به روی اسپانیا گشوده شد و حتی آمریکا اقدام به تأسیس پایگاه نظامی در اسپانیا نمود و فرانکو با استفاده از این موقعیت توانست به بازسازی اسپانیا و انجام اصلاحات بپردازد؛ تا جایی که اگر بگوییم اسپانیای مدرن محصول اقدامات ژنرال فرانکو است، بیراه نگفته‌ایم. اما اگر چپ‌ها در این برهه مالکان اسپانیا بودند، شاید در بهترین صورت اسپانیا وضعیتی به مانند کوبا پیدا می‌کرد. به دلیل دوری از اروپای شرقی و شوروی و قرار گرفتن در دل بلوک غرب، تحریم‌ها و فشارهای سیاسی و اقتصادی بسیاری بر آن تحمیل می‌شد و از همه طرف محاصره میشد و انزوای آن ادامه پیدا می‌کرد. اما رژیم فرانکو با وجود عدم عقب‌نشینی از مواضع خود، ظرفیت برقراری روابط دیپلماتیک با غرب را داشت؛ هر چند محدودیت‌های سیاسی و موانع آزادی شهروندی در زمینه‌های مختلف تا زمان مرگش همچنان ادامه یافت و رژیم در این زمینه هرگز کوتاه نمی‌آمد و بشدت مخالفان خود را سرکوب می‌کرد و به این دلایل همواره از طرف غرب تحت فشار بود؛ اما آنچه برای فرانکو اهمیت داشت وجود اسپانیا و وحدت آن بود، نه چیز دیگری.



## زنان در اسارت غیرت

نسترن محمدحسینی

کارشناسی ارشد سیاستگذاری عمومی دانشگاه تهران

هنوز تصویر رومینا از حافظهٔ جمعی مان پاک نشده. هنوز خبر مرگ دختری که توسط پدرش سوخته بود از حافظه‌ام پاک نشده و هنوز نمی‌دانم دردی که ویدیوی دختر اهوازی و انسانیت گمشده در آن فیلم، در اعماق قلبم ایجاد کرد چه زمانی التیام می‌یابد. در تمام این حادثه‌ها با واقعیاتی اجتماعی رو به رو هستیم. این واقعیات اجتماعی از دل زمینه‌هایی فرهنگی خلق شده‌اند که به افراد آن فرهنگ، انگیزهٔ خلق این حادثه‌ها را داده است. فرهنگ و زمینه‌های فرهنگی تأثیر مستقلی بر رفتار انسان‌ها می‌گذارد. این تأثیر فراتر از قانون است و اگر زمینهٔ قانونی، هم‌راستا با زمینه فرهنگی نباشد، اگر بگوییم زمینهٔ قانونی بی‌اثر خواهد بود، بیراه نگفته‌ایم. در توصیف این زمینه‌های فرهنگی که موجب قتل‌های ناموسی می‌شوند، ناگزیریم که از واژهٔ غیرت استفاده کنیم. واژگانی که این روزها بر سر بودنشان و چگونه بودنشان، تنش اجتماعی در گرفته است. غیرت باید چگونه باشد؟ اصلاً غیرت باید باشد یا نباشد؟؟؟

این واژگان در معنای عرفی آن در گفتمانی خلق شده‌اند که در آن زن تحت مالکیت مرد قرار می‌گیرد. گفتمانی که مرد را صاحب اختیار زندگی و مرگ زن می‌داند. در اینجا طبیعی است که اگر زنی طبق ارزش‌ها و دستورات فرهنگ مردسالاری رفتار نکند، شایسته هر نوع مجازاتی خواهد بود. در این جوامع چنین استنباط می‌شود که این فقط زنان هستند که باید مسئله‌های اخلاقی را بیشتر رعایت کنند. در اینجا شرایط فرهنگی و اجتماعی در ساختن زنانگی و مردانگی و رفتارهای ناشی از آن به شدت اثرگذار هستند.

در ایران به عنوان کشوری در حال توسعه، در مقابل جوامع شهری، جوامعی سنتی وجود دارد که در آن‌ها با فرهنگی بسته مواجهیم. این جوامع سنتی تابع هنجارهای اجتماعی می‌باشند که به شدت بر حسب فرهنگ محلی و ساختار اجتماعی تکوین یافته‌اند. ساختار و نظارت اجتماعی، کنترل رفتارهای انسانی را به دست گرفته‌اند و منحرفان از این قواعد را با مجازات‌های اجتماعی مواجه می‌سازند. یکی از این مجازات‌های اجتماعی، طرد اجتماعی است. در این جوامع اگر مردی تسلط کافی بر زن نداشته باشد و نوعی از خشونت را در قبال زن انجام ندهد، منزلت اجتماعی‌اش را از دست خواهد داد. در واقع علاوه بر غیرت، عده‌ای بر این باورند که طرد اجتماعی هم از عوامل زمینه‌ساز قتل‌های ناموسی است. اما این عوامل حدس زده شده تا چه حد صحیح است؟ به راستی ما با چه عوامل فرهنگی و اجتماعی برای قتل‌های ناموسی رو به رو هستیم؟

برای این نوشتار پژوهشی را بررسی کردم که با هدف بررسی عوامل اجتماعی و فرهنگی مؤثر بر بروز

قتل‌های ناموسی انجام شده که نتایج این پژوهش نشان می‌دهد هر چه تعصب اجتماعی و جمع‌گرایی افراد بیشتر باشد، میزان گرایش آن‌ها به قتل‌های ناموسی نیز بیشتر می‌شود. این نتیجه، با نتایج تحقیقات قبلی که در خصوص قتل‌های ناموسی انجام شده، هم‌سو می‌باشد؛ در تحقیقات قبلی نیز قتل‌های ناموسی را ناشی از باورهای اشتباه اجتماعی، از جمله تعصب اجتماعی بیان کرده‌اند. در واقع، در جستجوی عوامل مربوط به قتل‌های ناموسی، غیرت مردانگی و ناموس‌پرستی به عنوان اصلی‌ترین عوامل بیان می‌شوند و نگرش مردسالار و انزوای اجتماعی و طردشدگی در جایگاه‌های بعدی قرار می‌گیرند که همگی این عوامل، در یک گفتمان قابل جمع و بررسی هستند. گفتمانی که به بازنمایی هر چه بیشتر نابرابری می‌پردازد.

حال به پرسش اصلی بازمی‌گردیم؛ چگونه بودن غیرت؟ بودن یا نبودن غیرت؟ در جدالی که بر سر بودن و چگونه بودن واژه غیرت صورت گرفته، عده‌ای هستند که وجود آن را ضروری تلقی می‌کنند و سعی دارند بگویند این نوع تعریفی که برای غیرت وجود دارد نادرست است. غیرت اصلی چیز دیگریست. غیرت واقعی در فرهنگ فارسی و عمید طور دیگری تعریف می‌شود. تاکید آن‌ها بر این است که غیرت، ارزشی اجتماعی تلقی می‌شود که نباید زوایای مثبت آن را نادیده بگیریم. که در جوامع سنتی تعریف درستی از آن صورت نگرفته و ناآگاهی وجود دارد. عدم تعریف و تشریح درست از آن واژه در این عرف‌ها موجب می‌شود که شاهد این حوادث باشیم.

اما من در اینجا سوال دیگری مطرح می‌کنم؛ زمانی که عرف سنتی رایج، یک برداشت از واژه غیرت دارد،



زمانی که در این عرف‌های سنتی از واژه غیرت تلقی مثبتی می‌شود و آن را دلیل موجهی برای اعمال ضدانسانی خود می‌دانند، برای حفظ چه واژه‌ای باید تلاش کنیم؟ حفظ این واژه که تهی از معنا شده، تمام چیزی است که باید برای آن بجنگیم؟ در این جوامع سنتی، در معنای غیرت و تعصب، جایی از عشق و حمایت‌گری و ایثار وجود دارد؟ به راستی آنچه رزمندگان در هشت سال دفاع مقدس برایش جنگیدند، این واژه تهی از معنا بود؟ آنچه دین مبین اسلام برای حفظ خانواده بر آن تأکید کرده، این واژه بود؟ چرا زمانی که مردم و رسانه‌ها تلاش می‌کنند این اقدامات پست را سرکوب کنند و نوعی محرکه برای تغییر فرهنگ جوامع سنتی باشند، با این دست جدال‌های پوچ که برای ماندن واژه غیرت است، مانع از آن می‌شویم؟ واقعیتی که در عرف جوامع سنتی از واژه غیرت مردانگی وجود دارد، نتیجه‌ای جز چیزی که می‌بینیم ندارد. این واقعیت همان است که زن را تحت سلطه مرد می‌داند؛ همان است که موجب قتل‌های ناموسی می‌شود. در سیاست‌گذاری‌ها و اصلاحات فرهنگی، حرکت از یک نقطه به نقطه‌ای دیگر غنیمت است. تغییرات قطره‌چکانی و تدریجی، می‌تواند به نتایجی بزرگ بینجامد که شاید وظیفه‌مان این است که در جهت‌شان بکوشیم؛ مانند ترجیح حمایت‌گری و عشق و ایثار و محبت در خانواده، بر تعصب و غیرت‌های منفی.